تولدهای تقویمی؛ این بار ۹۸/۸/۸

گزارش شهرآرا حاکی از آن است که روز گذشته تولد نوزادان در بیمارستان های مشهد نزدیک به سه برابر افزایش داشته است

سمیرا شاهیان

خانم میان سالی روی مبل های راحتی بیمارستان در انتظار زایمان عروسش نشسته است. مریم محمدی می خندد و از تاریخ های رُنـدی می گوید که در مناسبت های مهم زندگی پسرش رقم خورده است؛ «عروسی اش هم ۹۶/۶/۶ بود. تاریخ تولد بچه‌اش هم رُند شـده: ۹۸/۸/۸». مادربزرگِ امیرمحمد، تسبیح به دست گرفته است و صلوات می فرستد. او می گوید: ما مثل جوان ها فکر نمی کنیم. مـا می گوییم هر وقت خداوند صلاح بداند، مبارک است. مهم این است که بچه سالم باشد.

یک تاریخ به‌اصطلاح لاکچری خانم های باردار و همراهانشان را به بیمارستان های شهر کشانده اسـت. آمده‌اند تا تولدی خاص برای بچه‌شان رقم بزننـد. یکی تاریخ تولد اولیـن فرزندش را با تاریخ سالگرد ازدواجشـان هماهنگ کرده و دیگری عدد روز و ماه تولد فرزند اولش را با دومی جفت‌وجور کرده است. مسـئول بخش زایمانِ بیمارستان مهر، وقتِ سر خاراندن ندارد. ۳نوزاد به دنیا آمده‌اند و حدود ۱۲خانـم باردار هم در نوبت وضع حمل هستند. پرستارهای بخش هم در سریع ترین حالت ممکن، مشغول رتق‌وفتق امور هسـتند. یکی پشت ایسـتگاه پرستاری، مشغول ثبت ولادت‌هاسـت و دیگری می‌رود که بیماری را برای ورود به اتاق عمل آماده کند. دیگری هم قصـد دارد آمپول بیمـار را تزریق کند. رفت‌وآمدهای پرسـتارها، تخت‌های پُر، کیف‌های ردیف‌شده نوزادان که روی صندلی‌ها چیده شده‌اند و گواهی‌های ولادت که هنوز مُهر بیمارستان رویشان خشـک نشده است، همه و همه خبر از ازدحامی غیرمتعارف دارد؛ ازدحامی که به دنبال قطارشدن عدد ۸ روی تقویم ایجاد شده است.

خودم ۴/۴ و پسرم ۸/۸

یکی از خانم‌های بستری شـده، هانیه اسـت. پرستارش مشغول آماده کردن پوشش او برای رفتن به اتاق عمل اسـت. قطره‌های عرق روی پیشانی و قدم‌های سـنگینی که برمی دارد، از افزایش وزن ماه آخر بارداری‌اش حکایت دارد. با این حال در چهره‌اش اضطرابی پیدا نیسـت. همین که متوجه می‌شود خبرنگار هستم، حدس می‌زند برای چه آمده‌ام. بدون اینکه سـؤالم را بپرسـم، لبخندی می‌زند و خوش‌حالی‌اش را این‌طور بیان می‌کند: من و همسـرم دوسـت داشـتیم تاریخ تولد فرزندمان رند باشد؛ بخاطر همین دوشنبه گذشته که برای آخرین مراحل کنترل و تعیین وقت زایمـان به دکترم مراجعه کردم، ۹۸/۸/۸ را برای سزارینم نوشت. آنجا بود که از اعلام این تاریخ خوش‌حال شدم. این مادر جوان درحالی که آرام آرام به سـمت اتاق عمل قدم برمی‌دارد، با ذوق می‌گوید: تاریخ تولد من ۷۳/۴/۴ است. تا قبل از مشـخص شدن تاریخ تولد بچه‌ام، همیشه به مادرم می‌گفتم کاش در ۷۴/۴/۴ یا ۷۳/۳/۳ به دنیا می‌آمدم، حالا بچه‌ام متولد ۹۸/۸/۸ شده است.

اصراری برای زایمان امروز ندارم!

فریادهای یکی از خانم‌هایی که موعد زایمانش نزدیک‌تر شده، آزارم می‌دهد. در بخش زایمان تعدادی از خانم‌ها در انتظار خالی شـدن اتاق عمل هستند. کمی فاصله می‌گیرم و به ورودی بخش می‌روم. مسئول بخش پشت میزش نشسته و مشغول صدور گواهی تولد است. در دقایقی که منتظر او هسـتم، با خانم بارداری هم صحبت می‌شوم که تازه از راه رسـیده است. خیلی آرام خم می‌شود تا دمپایی‌های مخصوص بخش را به پا کند. علاقه‌ای ندارد نامـی از او در گزارش بنویسـم. معلوم اسـت حضورم خیلی برایش خوشایند نیست. این را می‌شود از پاسخ‌هایش به‌خوبی فهمید: «حالا معلوم هم نیسـت امروز بشـه یا نه». با اینکه جنین، ۴۰هفته‌اش تمام شده است، می‌گوید: خوب است که تاریخ تولد فرزندم رند باشد!

سـهیلا افتخـاری، مسـئول بلـوک زایمان بیمارستان مهر، از درخواسـت‌های متعددی می‌گوید که آن هـا را کلافه کرده اسـت؛ «از صبح تا حالا که ساعت ۱۲ اسـت ۲۳تا زایمان داشـتیم؛ درصورتی که در تاریخ‌های معمولی و سایر روزهای عادی سـال، تا این ساعت فقط ۸تا زایمان انجام می‌دادیم. با این وضعی که من می‌بینم، تا شب تعداد زایمان‌های بیمارستان به بالای ۳۰مورد می‌رسد. ضمن اینکه زایمان‌های طبیعـی هم خبـر نمی‌کند و ممکن اسـت با مراجعه بیماران دیگر به آمار افزوده شود.»

حالا ۳نوزاد را آورده‌اند و پتوهای رنگی‌شـان را دورشان پیچیده‌اند. پرونده‌های تولدشان را روی بدن کوچک و نحیفشان گذاشته‌اند و پرستارها با زبانی شیرین، قربان صدقه‌شان می‌روند.

این بخش حال و هـوای متفاوتـی دارد، طعم مَلَسی که بین شـوق و اضطراب اسـت؛ بیم و امید، درد و بی‌دردی. تخت‌هـای نوزادان را به حرکت درمی‌آورند و راهی‌شان می‌کنند تا برای اولین‌بار چشمشان به چشم مادرانشان بیفتد.

توالی هشت‌ها در سال ۸۹ و ۹۸

خانم افتخاری ۲۸سال سـابقه مامایی دارد. او در شلوغی‌های این روز خاص که عدد ۸، سه‌بار پشت سر هم آمده است، می‌گوید: اوضاع کار ما در تاریخ‌های رُند به همین ترتیب است. حتی در گذشته که وضع حمل فقط به‌طور طبیعی بود، خانم‌ها برای تولد فرزندشان در تاریخ‌های خاص اصرار داشـتند؛ یعنی می‌گفتند بیایید برای ما آمپول فشـار بزنید تا زایمان کنیم. حالا هم که سزارین متعارف شده، خانم‌های باردار حاضرند زودتر از موعد عمل جراحی شوند.

سارا هم آمده تا ۱۲روز زودتر از تاریخ وضع حمل، بچه‌اش را به دنیا بیـاورد. از او که در تب‌وتاب زایمان دومش است، علت اصرارش را می‌پرسم. او نیز می‌خندد و می‌گوید: پسر اولم ۸۹/۸/۸ به دنیا آمد؛ برای همین دوست داشتم این بچه‌ام هم در تاریخ ۹۸/۸/۸ به دنیا بیاید.

او با اینکه از تحقـق این اتفاقِ عددی، شـور و شوق دارد، توضیحی برای اصرارش ندارد و بیان می‌کند: هنوز ۱۲روز تا موعـد طبیعی زایمانم فرصت دارم، اما خطری جنین را تهدید نمی‌کند. دکتر هم گفته است ۲هفته زودتر مانعی ندارد و جنین کامل است.

اصرار عجیب برای تاریخ رُند

مسـئول بلوک زایمان معتقد است یک ساعت هم نباید تاریـخ تولـد را جابه‌جا کننـد، اما درخواسـت‌های زنان باردار چیـزی غیر از آن اسـت. او نقبی به سال‌های گذشـته می‌زند و تعریف می‌کند: در تاریخ ۸۸/۸/۸ بیمارسـتان به شـدت شـلوغ بود. در ۹۶/۶/۶ و همچنین ۹۵/۵/۵ که ۳عدد ۵ پشـت سر هم قرار داشت، هم این‌طـور پرازدحام بود. برخـی بیماران با اصرار هایشـان اعصابمـان را خُـرد می‌کنند. ما این ازدحـام را اصلا دوسـت نداریم؛ چون معتقدیم نبایـد تعداد زایمان‌ها و سـزارین‌ها در یک روز، از حدی بیشـتر شـود، ولی وقتی مـادران می‌روند در مطب‌ها اصـرار می‌کنند، پزشـکانی که به این هم‌زمانی مراجعه‌ها توجه ندارند، درخواست بیمارانشان را قبول می‌کنند.

او نکته‌ای را به صحبت‌هایـش اضافه می‌کند و می‌گویـد: هرچقدر هم درخواسـت‌ها برای هماهنگ کردن ایـن موضوع‌های فانتزی زیاد باشد، پزشک‌ها سـلامت جنین را فدای تاریخ نمی‌کنند. اگـر زمان زیادی بـه تاریخ زایمان یکی از مراجعان مانده باشـد، بدون شـک با همه اصرارهـا بازهم بسـتری‌اش نمی‌کنیم؛ چون این اقدام برای سـلامت جنین مناسـب نیسـت، ولی اگر یکی، دو روز زودتـر بیایند و برگـه پزشـک داشـته باشـند، مخالفتـی نمی‌کنیم.

آماده‌باش بیمارستان‌ها

خانم افتخـاری به جنبه‌های دیگـرِ زایمان در تاریخ‌های خاص یا لاکچری اشاره و بیان می‌کند: آماده‌باش بخش زایمان بیشتر بیمارستان‌ها از زمان ورود به تاریخ خاص، یعنی از ساعت ۱۲شب شروع می‌شود؛ به‌طوری که در تاریخ‌های خاصِ هر سال مجبوریم آمادگی‌مان در بلوک زایمان را بیشتر کنیم. تعداد کارکنان بیشتری را فراخوان می‌کنیم و ابزارها و سِت‌های استریل جراحی را افزایش می‌دهیم. به غیر از فضای فیزیکی بخش که امکان توسـعه‌اش برای یـک روز را نداریم، حدود ۴۰درصد به همـه ظرفیت‌هایمان اضافه می‌کنیم. حالا فکرش را بکنید سـال آینده در تاریخ ۹۹/۹/۹ چه می‌شود؟! خدا به خیر بگذراند. روی یکی از تخت‌های وسـطی نشسته است. نگاهی به من که روبه‌رویش ایستاده‌ام، می‌اندازد. می‌گوید: از تاریخ زایمانم رد شـده است. دکتر گفته جنین ۴۰هفته و ۵روزش شده است و باید هرچه زودتر به دنیا بیاید. من دوسـت داشتم تاریخ تولد فرزنم ۹۸/۸/۸باشد.

هماهنگی برای رحم اجاره‌ای ساده‌تر است

مسئول بلوک زایمان بیمارستان مهر به نکته‌ای اشاره و بیان می‌کند: برخی‌ها می‌خواهند تاریخ تولد نوزاد را با تاریخ تولد خودشـان هماهنگ کنند. برخی هم مایل‌اند سـالگرد ازدواجشان را با تاریخ تولد بچه به یک روز برسـانند؛ به‌ویژه آن‌هایی که درمان نازایی هستند یا برای بچه‌دار شدن از رحم اجاره‌ای کمک می‌گیرند. تجربه ما می‌گوید که مردم خیلی بـه این تاریخ‌ها توجه می‌کنند، ولی در عین حال برخی پزشک‌ها زیر بار این حرف‌ها نمی‌روند و روال خودشان را برای بیمار انجام می‌دهند.

افتخاری بـه درصد تولدهای دختر و پسـر هم گریزی می‌زند و می‌گویـد: حول‌وحوش ۵۱ به ۴۹درصد اسـت. یک روز تعداد دخترها بیشتر است و پسرها کمتر و روز دیگر برعکس، ولی در نهایت درصد جنسیتی برابر است.

تولد بچه‌ام لاکچری شد

به بیمارسـتان رضوی می‌رویـم. اینجا هم در راهروها با همراهان بیماری روبه‌رو می‌شـویم که هرکدام به شیوه‌ای دقایق چشم‌انتظاری را سپری می‌کنند.

با هماهنگی قبلی وارد بلوک زایمان می‌شوم و بالای سـر مادری می‌روم که حدود نیم‌ساعت است دردانه‌اش را در آغوش گرفته است.

او می‌گوید: تاریخ تولد بچه‌ام لاکچری شد. بعد می‌خندد و از پرستار می‌پرسـد حالا این پسر لاکچری‌ام چند کیلو هست؟ پرستار هم جواب می‌دهد: ۳کیلو و ۷۰۵ گرم.

او ادامه می‌دهد: یک روز این اتفاق می‌افتد و این روز هم خدا را شکر قسمت ما شد تا دخترمان در این تاریخ به دنیا بیاید..

می‌گفتند عدد ۷ مقدس است

محبوبه کمالی، مسـئول بخش بلوک زایمان بیمارستان رضوی است. او ۱۹سال سابقه دارد و از تولد نوزادان در تاریخ‌های خاص و ایام ولادت امامان معصوم(ع) تجربه‌هـا و خاطرات زیادی دارد. او می‌گوید: از صبح هشتم آبان، ۷سزارین و ۲زایمان داشته‌ایم، اما تا روز بعد به تعدادشان اضافه خواهد شد. روزهایی که تاریخ رُند است، درخواسـت‌هایمان زیاد است و این درخواست بیشتر ویژه نوزادان سـزارینی است. آن‌ها که زایمان طبیعی دارند، چون با درد به بیمارستان می‌آیند، خیلی نمی‌توانند برای تولد نوزادشان برنامه‌ریزی کنند. کمالی هم به تمهیداتی اشاره می‌کند که بخش زایمان برای تاریخ‌های خاص و رُند می‌اندیشد؛ «در چنین ایامی بیمارستان واقعا شلوغ می‌شـود و باید نیروی بیشتری به کار بگیریم. یعنی شیفت‌هایی با عنوان شیفت سـایه داریم که در روزی مثل هشـتم آبان‌ماه آن‌ها را فعال می‌کنیـم. در روزهای عادی ۴ یا ۵ سزارین داریم، ولی امروز تا ظهر بیش از این تعداد انجام شده است. به علاوه برای زایمان هم در لحظه به ما مراجعه می‌کنند. او به مادری که امروز درگیر اصرارهایش بوده است، اشاره و بیان می‌کند: همین امروز بیماری داشتیم که با وجود نرسـیدن زمان زایمانش، خیلی اصرار داشت بچه‌اش را به دنیا بیاورد. کلی با او صحبت کردیم که هر چقدر جنین در رحم باقـی بماند، برای سلامت جنین بهتر است و خدا را شکر توانستیم او را راضی کنیم. همچنین در سـال‌های قبل هم مثل ۹۷/۷/۷ خاطرم هسـت دو، سه مادر می‌خواستند در هفته سی‌وششـم بارداری به دلیل رُندی تاریخ، سزارین شـوند. می‌گفتند عدد ۷ مقدس است. بعضی‌ها تاریخ زایمانشان را تغییر نمی‌دهند، اما از ما می‌خواهند در گواهی تولد، تاریخ رُند را ثبت کنیم، اما به دلیل اینکه ثبت آمار تولد «در لحظـه» اتفاق می‌افتد، این کار از عهده ما خارج است.

بررسـی‌های ما نشـان داد تا سـاعت ۲۰ روز گذشته (چهارشنبه) در بیمارستان پاستور ۱۵ نوزاد متولد شده‌اند و این در حالی بود که همین آمار در روز سه شنبه، تنها ۴ نوزاد بود. این آمار برای بیمارستان سینا نیز روز گذشته و سه شنبه به ترتیب ۳۰ و ۹ مورد تولد بود.

محبوبه کمالی، مسئول بخش بلوک زایمان بیمارستان رضوی:
همین امروز بیماری داشتیم که با وجود نرسیدن زمان زایمانش، خیلی اصرار داشت بچه‌اش را به دنیا بیاورد. کلی با او صحبت کردیم که هر چقدر جنین در رحم باقی بماند، برای سلامت جنین بهتر است و خدا را شکر توانستیم او را راضی کنیم.

دریچه

سارا رنگیان

رنج زندگی در شش و نیم متر

روایت شهرآرا از مادر و دختر مهاجر که برای هزینه اجاره‌خانه نیازمند کمک هستند

عکس: داود بهکام شهرآرا

در همان بـدو ورود، بوی تندی شـبیه ترکیب رطوبت، چیـزی مثل پوسـیدگی و بوی نویی وسایل جهیزیه دختر صاحب‌خانه می‌زند توی ذوقمان. چند تکه وسـایل کهنه و بی‌رنگ‌ورو کنار اسـباب و اثاثیه نـو و جدید عـروس زار می‌زند! خبری از یخچال، بخاری یا حتی قابلمه نیسـت؛ همه را فروخته تا پول اجاره‌خانه‌اش را بدهد. فقط یک ماهی تابـه برایش مانده بود که آن هم بعـد از اینکه صاحب‌خانه وسـایلش را بیرون ریخته، گم شده اسـت. توی کیف کهنه مشـکی‌اش ۲تکه نان بربری و یـک حبه قند گذاشـته؛ تنها آذوقه‌ای که دیـروز «یک بنده خدایی» به او داده اسـت. همین‌طـور که خدا خدا می‌کند نان‌ها خشک نشوند، زیر لب زمزمه می‌کند: «بایـد برم ۲تکه لباس بفروشـم تا یه لقمه نون بخرم». اسـباب و اثاثیه‌اش به قدری کم است که فقط یک گوشـه اتاق شش‌متری را پر کرده است؛ تازه نصف آن‌ها هم لباس‌های دست دومی است که باید در «شلوغ‌بازار» گلشهر بفروشد. «سـکینه خانم» شـرم صحبت دارد و حتی نمی‌خواهد چهـره‌اش را ببینیم. چادر مشکی بی‌رنگ و رویش را جلو دهانش گرفته و روبه‌رویمان می‌نشیند. پوست آفتاب‌سوخته‌اش گواهی می‌دهد که بـرای فروش چندتکه لباس دست‌دوم سـاعت‌ها زیر تیغ آفتاب می‌نشیند. یک کلام که می‌گوید، بغض گلویش را می‌گیرد و اشک حجم چشمان درشتش را پر می‌کند. با این اوضاع و احوال، دیگر آهی در بساط ندارد تا بفروشـد و پول پیش و اجاره بدهد. گلشهر هم برایش گران است؛ برای همین باید برود محلات پایین‌تر، با اجاره‌های کمتر... اما از شـلوغ‌بازار و کارگاه خیاطی (محل کار خود و دخترش) دور می‌شود. یک مؤسسه خیریه هم هست که برایش پولی جمع کرده، اما آن‌قدر کم اسـت که کفاف اجاره خانه‌ای حوالی خانه قبلی‌اش را نمی‌دهد.

همه مصائب سکینه خانم!

تکیه کلامش «به‌خدا» اسـت و همـان اول با مِن‌ومِن و صدای گرفته به پشـت سرش اشاره می‌کند و می‌گوید «این وسیله‌ها مال من نیست به‌خدا، جهیزیه دختر صاحب‌خانه اسـت. خدا خیرش بدهد که به ما جا داده است.»

بعـد از پیـروزی انقلاب بـه ایـران آمدند. در مشـهد ازدواج کـرد و ۴فرزنـد دارد؛ ۳دختر و یک پسـر. می‌گوید: آدمی که بدبخت باشـد، از اول بدبخت اسـت. شـوهرش در افغانستان اسـت، دکترها جوابش کرده‌اند و پول آمدن به ایران را هم ندارد. ۲دخـترش ازدواج کرده‌اند و یکی دیگر هم به گفته خودش ۱۸سـاله است؛ درحالی که همسایه‌ها می‌گویند کوچک‌تر از این حرف‌هاست. دخترک از ساعت ۷صبح تا ۸شب در کارگاه خیاطـی کار می‌کند و روزی ۱۵هزار تومان دسـتمزد می‌گیرد. به قول سکینه خانم پسرش با رفیق بد گشته و معتاد شده است؛ یک روز می‌آید، یک ماه نه. می‌خواهد ترکش بدهد، اما پول ندارد.

۵سـالی اسـت کـه در شـلوغ‌بازار گلشـهر دست‌فروشی می‌کند. کارهای دیگر هم هست؛ مثلا اگر بخواهـد، می‌تواند برود روی زمین‌های کشاورزی کار کند، اما درد پاهایش بیشتر وقت‌ها مجالی برای کار کردن به او نمی‌دهد و اگر برود، باید دوبرابر دسـتمزدش پول دوا و دکتر بدهد. پس همان بهتر که برود شـلوغ‌بازار و چند تکه لباس دست دوم بفروشـد. بعضی روزها اوضاع فروش خوب نیست و روزهایی می‌شود که به قول خودش «یک قِران» هم درنمی‌آورد، اما باز هم از هیچی بهتر است!

صاحب‌خانه کمی گل زعفران پلاسـیده را کنار در گذاشته تا سکینه خانم آن‌ها را زیر و رو کند، بلکه شاید چند رشته گل زعفران میانشان پیدا کند. سـکینه خانم می‌گوید: «پـول اجاره‌خانه نداشتم. روزی که صاحب‌خانه وسایلم را بیرون ریخت، گفتم خدایا تمام شـد به‌خدا.» اشـک بیشتری در چشم‌هایش جمع می‌شود و خطاب به مدیر مؤسسـه خیریه‌ای که مـا را همراهی می‌کند، می‌گوید: «وسـایلم را که بیرون ریخته بود، سـاعت ۱۲ بود که این بنده خدا آمد، اما باز هم مجبور بودیم برای دخترم تا سـاعت ۸شب صبر کنیم تا از کارگاه بیایـد. بعدش هم آمدیم اینجا به‌خدا.»

او تا به حال چند جا دنبال خانه گشـته اسـت. مثلا می‌گویـد: «یک خانـه رفتم گفتـم ۵ یا ۶میلیـون تومـان دارم. صاحب‌خانه گفت گپ نزن، ۳۰میلیون تومان رهـن، ۳۰۰هزار تومان اجاره به‌خدا.»

می‌پرسـم: تـا به حـال بـرای برگشـتن به افغانسـتان فکـر کرده‌ایـد؟ و می‌گویـد: «بـه پسـرم می‌گویـم برویـم افغانسـتان. می‌گوید برویم چـه‌کار کنیم؟ ما کـه جایی را نمی‌شناسیم.»

غصه‌های سـکینه خانم یکی، دوتا نیست؛ گویا در نوبـت قبلی نتوانسـته کارت‌هـای آمایش خانواده‌اش را تمدید کند؛ چون این کار هم پول می‌خواهد. سکینه خانم و دختر ۱۸ساله‌اش برای مدتی در خانه یک خیّر اسکان داده شده‌اند، اما آن هم موقتی است و آن‌ها لَنگ اجاره‌خانه هستند. مؤسسه خیریه مبلغی را جمع‌آوری کرده است، اما آن هـم کفاف پول پیـش و اجاره‌خانه‌ای در گلشهر را نمی‌دهد.